

The Epistemological Value of the Concept of Existence in Understanding the Principality of Existence

Mohammad Abbasi

*Ph. D. of Islamic Philosophy, Baqir al-Olum University
(abasi.1371.1@gmail.com)*

Hassan Moallemi

*Professor, Baqir al-Olum University
(h.moallemi57@gmail.com)*

Abstract

Given the difference between the concepts of existence and the reality of existence, and considering that principality is of the latter, in this article, relying on the analytical method, we seek to study the epistemological value of the "concept of existence" in signifying the reality of existence. Mulla Sadra and his followers believe that the reality of existence cannot come into the human mind because it is objective and external, so the reality of existence cannot be understood with the concept of existence, and the only way to know it is intuition. Although this statement about knowing the reality and essence of existence is acceptable, it is not the case that the concept of existence may not show the realization and existence of things. The reason why is that, firstly, in the signification, the ontological unity between the signifier and the signified is not taken as a necessary condition, secondly, the concept of existence is taken from the knowledge by presence, so the concept of existence relies on something intuitive and has the ability to signify reality, and thirdly, the claimed inability of the concept of existence to signify the reality of existence gives rise to epistemological difficulty. As a result, the concept of existence, when mentioned in the proposition, has the ability to indicate a simple reality, although the knowledge of "what-ness of the reality" and the essence of things may not be signified by it.

Keywords: Concept of Existence, Principality of Existence, Mulla Sadra, Epistemology.



القيمة المعرفية لمفهوم الوجود في فهم أصالة الوجود

محمد عباسي^١

حسن معلمي^٢

مع الأخذ بعين الاعتبار الفرق بين مفهوم الوجود وحقيقة الوجود، ومع الإشارة إلى أن الأصالة تتعلق بحقيقة الوجود، تهدف هذه المقالة إلى تنقيح القيمة المعرفية لـ "مفهوم الوجود" في دلالاته على حقيقة الوجود باستخدام المنهج التحليلي. يرى ملاصدرا وأتباعه أن حقيقة الوجود، كونها عينية وخارجية، لا يمكن أن تدركها الأذهان، ولذلك لا يمكن التعرف على حقيقة الوجود بمفهوم الوجود، والطريقة الوحيدة لمعرفة ذلك هي الشهود.

ورغم أن هذا القول صحيح عندما يتعلق بمعرفة ذات وكُنه الوجود، إلا أن ذلك لا يعني أن مفهوم الوجود يفتقر إلى القدرة على الدلالة على وجود الأشياء. وتستند هذه الفكرة إلى ثلاثة أسباب:

أولاً: في الحكاية، ليس من الضروري وجود اتحاد أنطولوجي بين الحاكي والمحكي. ثانياً: مفهوم الوجود مأخوذ من العلم الحضوري، وبالتالي يعتمد على أمر شهودي، مما يمنحه القدرة على الدلالة على الواقع. ثالثاً: عجز مفهوم الوجود عن الدلالة على حقيقة الوجود يؤدي إلى إشكالات معرفية.

١. دكتوراه في الفلسفة الإسلامية من جامعة باقر العلوم (abasi.1371.1@gmail.com).

٢. أستاذ وعضو هيئة التدريس في جامعة باقر العلوم وأمين المجمع العالي للحكمة الإسلامية

(h.moallemi57@gmail.com).



وبناءً على ذلك، عندما يُذكر مفهوم الوجود في القضايا، فإنه يمتلك القدرة على للدلالة على الهُلية البسيطة، حتى وإن كان الوصول إلى "ماهيتها الحقيقية" وكنه الأشياء غير ميسور من خلاله.

مفاتيح البحث: مفهوم الوجود، أصالة الوجود، ملا صدرا، نظرية المعرفة.

ارزش معرفت‌شناختی مفهوم وجود در فهم اصالت وجود

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۴/۰۱

* محمد عباسی

** حسن معلمی

با توجه به تفاوت مفهوم وجود و حقیقت وجود و با عنایت به اینکه اصالت با حقیقت وجود است، در این مقاله با تکیه بر روش تحلیلی به دنبال آن هستیم ارزش معرفت‌شناختی «مفهوم وجود» در حکایت از حقیقت وجود را منقح کنیم. ملاصدرا و تابعان ایشان بر این باورند که حقیقت وجود به دلیل عینی و خارجی بودن نمی‌تواند به ذهن بیاید؛ لذا حقیقت وجود نمی‌تواند با مفهوم وجود درک شود و تنها راه شناخت آن شهود است. هرچند این سخن درباره شناخت ذات و کنه وجود صحیح است، اما چنین نیست که مفهوم وجود توانایی حکایت از تحقق و هستی اشیا را نداشته باشد. دلیل این مطلب آن است که اولاً در حکایت، اتحاد هستی‌شناختی بین حاکی و محکی شرط نیست؛ ثانیاً مفهوم وجود از علم حضوری گرفته می‌شود، پس مفهوم وجود به امری شهودی تکیه می‌کند و توانایی حکایت از واقع را دارد؛ ثالثاً ناتوانی مفهوم وجود در حکایت از حقیقت وجود موجب پدید آمدن اشکال معرفت‌شناختی می‌شود. در نتیجه مفهوم وجود وقتی در قضیه ذکر شود، توانایی حکایت از هلیه بسیطه را دارد، اگرچه شناخت «ما حقیقه» و کنه اشیا از طریق آن میسر نباشد.

واژه‌های کلیدی: مفهوم وجود، اصالت وجود، ملاصدرا، معرفت‌شناسی.

* دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (abasi.1371.1@gmail.com).

** استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم و دبیر مجمع عالی حکمت اسلامی

(h.moallemi57@gmail.com).



مقدمه

یکی از ابتکارات و پایه‌های اصلی فلسفه ملاصدرا اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است. توضیح اصالت وجود با این نکته شروع می‌شود که ما دو درک از اصل واقعیت داریم: هم هستی و وجود آن را درک می‌کنیم و هم چیستی و ماهیت آن را. آن‌گاه بحث می‌شود که حقیقت خارجی باید مصداق یکی از این دو مفهوم باشد که مطابق با اصالت وجود، حقیقت عینی و خارجی، مصداقی از مفهوم وجود است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۶؛ طباطبائی، ۱۴۱۶: ۹-۱۱). در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا مفهوم وجود - که مطابق با استدلال، وجود عینی و خارجی مصداق آن است - می‌تواند چیزی را که اصالت با اوست، به درستی به ما نشان دهد یا نه؟

برای رسیدن به پاسخ این مسئله باید در یک کاوش معرفت‌شناختی در حوزه مفاهیم و تصورات، ارزش معرفت‌شناختی و چگونگی حکایت مفهوم وجود از اصل واقعیت را بررسی کنیم. به همین دلیل ضروری است در ابتدا مفهوم وجود را مطمح نظر قرار دهیم و نحوه شکل‌گیری و جایگاه آن در میان مفاهیم را تشریح کنیم. سپس روشن نماییم که این مفهوم تا چه اندازه می‌تواند حکایت‌گری داشته باشد. هرچند این مسئله به خودی خود مسئله جدیدی نیست، چراکه ملاصدرا و علامه طباطبائی در این رابطه بیاناتی اظهار داشته‌اند و از نارسایی مفهوم وجود در حکایت از اصل واقعیت سخن به میان آورده‌اند^۱ اما به نظر می‌رسد با بازاندیشی در مفهوم وجود، بتوان پاسخ متفاوتی در این باره عرضه نمود.

مفهوم‌شناسی

برای ورود مناسب به بحث لازم است در وهله نخست «اصالت وجود» و «حقیقت وجود» اِضاح مفهومی شوند تا بعد از آن بتوان از رابطه مفهوم وجود با حقیقت وجود سخن به میان آورد.

الف) اصالت وجود

در توضیح نظریه اصالت وجود باید به چند مقدمه توجه کرد: نخست آنکه فی الجمله واقعیتی وجود دارد. در مرحله بعد دانسته می‌شود که از واقعیت عینی دو مفهوم وجود و ماهیت یا به تعبیر دیگر هستی و چیستی به ذهن می‌آید. مقدمه سوم آن است که تنها یکی از

مفهوم وجود یا ماهیت در خارج تحقق عینی بالذات دارد؛ زیرا اگر هیچ کدام از این دو مفهوم دارای تحقق عینی و خارجی نباشد، سفسطه لازم می‌آید و اگر هر دوی آنها وجود عینی بالذات داشته باشند، لازمه‌اش آن است که هر موجود در حالی که یک موجود است، دو موجود باشد. پس تنها یکی از این دو مفهوم دارای تحقق عینی بالذات و خارجی است. بنا بر اصالت وجود، این مفهوم وجود است که تحقق عینی دارد و عالم خارج را پر کرده است. بنابراین اگر گفته می‌شود وجود اصیل است، یعنی وجود تحقق بالذات دارد و در مقابل وقتی گفته می‌شود ماهیت اعتباری است، یعنی در خارج تحقق بالعرض یا بالتبع دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۸/۱-۳۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۶: ۹-۱۱). برای اصالت وجود سه تقریر مختلف وجود دارد که از آنها با عناوینی همچون «عینیت»، «حدیّت و نفادیت» و «سرایت» یاد می‌شود. هر کدام از این تقریرات توضیح و لوازم مخصوص به خود را دارد (ر.ک: فیاضی، ۱۳۹۷: ۴۸-۴۹).

ب) حقیقت وجود

یکی از ژرف‌اندیشی‌های حکما و عرفای اسلامی، تفکیک بین حقیقت وجود و مفهوم وجود است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۲۳۹/۳ و ۳۶/۱). مفهوم وجود امری ذهنی است که به حقیقت خارجی وجود اشاره می‌کند؛ اما در این باره که حقیقت عینی و خارجی وجود چگونه حقیقتی است، اختلاف نظرهایی وجود دارد (ر.ک: یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ۱۵۴-۱۶۵). بر خلاف حکمای مشاء که وجودهای خارجی را متکثر به تمام ذات و وحدت وجود را نوعی و به عوارض می‌دانستند، ملاصدرا در نظریه تشکیک به وحدت سریانی وجود قایل شده و حقیقت وجود را واحد ذات مراتب دانسته است و در برخی دیگر از نظریات خود، همسو با عرفا قایل به وحدت شخصی وجود و کثرت مظاهر است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۹۲/۲؛ همو، ۱۳۶۳: ۳۲۱-۳۲۳). در هر صورت باید دقت داشت که در این مقاله به دنبال آن‌ایم نشان دهیم آیا مفهوم وجود توانایی حکایت از حقیقت عینی و خارجی وجود را دارد یا نه.

جایگاه مفهوم وجود در میان مفاهیم

مفهوم وجود بدیهی و بی‌نیاز از تعریف بلکه غیرقابل تعریف است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۵-۲۷)؛ لذا بحث را متوجه جایگاه مفهوم وجود در میان مفاهیم کرده‌ایم. مفاهیم در یک تقسیم یا حقیقی‌اند یا غیرحقیقی و خیالی، مانند دریای جیوه. روشن است که در فلسفه از مفاهیم حقیقی بحث می‌شود و مفاهیم غیرحقیقی که ساخته و پرداخته قوه متخلیه انسان‌اند، بیرون از محل بحث‌اند. مفاهیم حقیقی نیز به نحو منفصله حقیقیه یا جزئی‌اند یا کلی. از آنجاکه بحث بر سر مفهوم کلی وجود است، بحث از مفاهیم جزئی نیز خارج از مسئله این پژوهش است. مفاهیم کلی در یک تقسیم‌بندی به سه بخش تقسیم می‌شوند: معقولات اولی، معقولات ثانیه منطقی و معقولات ثانیه فلسفی (حسین‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۳۵-۱۴۲). حال باید ببینیم مفهوم کلی وجود به کدام دسته تعلق دارد. هرچند نسبت به مفهوم وجود، هر سه قول وجود دارد، از آنجاکه نظر شیخ اشراق در معقول ثانی منطقی دانستن وجود (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۴۶/۱) ناشی از قول به اصالت ماهیت و خارج از مسئله این مقاله است، لذا از آن چشم‌پوشی می‌کنیم.

الف) معقول اولی

مقصود از معقولات اولی آن دسته مفاهیم کلی‌اند که مابازای خارجی مستقلی دارند. در یک تعریف مسامحی، می‌توان گفت معقول اولی «صورت مستقیم حقایق خارجی است؛ یعنی ذهن به یک واقعیتی از واقعیات برخورد کرده و صورتی از آن در نزد خود ساخته است» (مطهری، ۱۳۷۶: ۲۷۲/۵). نحوه دلالت این گونه مفاهیم بر مابازای خود از باب کلی و فرد است؛ یعنی اگر ماهیتی مثل آتش به ذهن آمده باشد، مطابق با اصالت ماهیت و برخی تقریرهای اصالت وجود، این ماهیت ذهنی در خارج دارای فردی است که آن فرد نیز همان ماهیت آتش را داراست. علت این مسئله آن است که مطابق با نظریه وجود ذهنی، ماهیت ذاتاً لایبشرط از ذهنیت و خارجیت است، لذا می‌تواند با انحفاظ ذاتیات در هر دو وعه باقی بماند؛ لذا مفهوم کلی آتش، همان آتش خارجی را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که آتش خارجی، فردی برای اوست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۷).

ملاصدرا در برخی کلمات خود با توجه به مبنای اصالت وجود، معتقد شده است که مفهوم وجود به معنای اسم مصدری (هستی) معقول اولی است؛ زیرا مفهومی است که دارای مابازای عینی و خارجی است. با این وجود معتقد است مفهوم وجود توان حکایت از حقیقت وجود را ندارد و به همین دلیل باید به شهود درآید. به تعبیر دیگر ملاک ملاصدرا در معقول اولی نامیدن «مفهوم وجود» صرفاً آن است که برای آن در خارج مابازای مستقلی هست؛ اما این مسئله تلازمی ندارد که مفهوم وجود بتواند حقیقت خارج را در ذهن پدیدار سازد و اگر قایلان به اصالت ماهیت معتقد بودند مفاهیم ماهوی معقول اولی هستند و ماهیات خارجی را به درستی نشان می‌دهند، این ویژگی به سبب معقول اولی بودن این دسته مفاهیم نیست، بلکه به دلیل خصوصیت مورد یعنی لایشرط بودن ماهیت من حیث هی نسبت به ترتب آثار خارجی باید تلقی شود.

«أن حقيقة كل شيء هو نحو وجوده الخاص به دون ماهيته و شئيته و ليس الوجود كما زعمه أكثر المتأخرين أنه من المعقولات الثانية و الأمور الانتزاعية التي لا يحاذي بها أمر في الخارج بل حق القول فيه أن يقال إنه من الهويات العينية التي لا يحاذيها أمر ذهني و لا يمكن الإشارة إليها إلا بصريح العرفان الشهودي» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۹/۱۸۵).

ب) معقول ثانی فلسفی

معقول ثانی فلسفی مفهومی کلی است که در خارج مابازای مستقلی ندارد، ولی وصف اشیای خارجی قرار می‌گیرد (لاهیجی، ۱۴۲۵: ۱/۲۸۸). به تعبیر دیگر «معقول ثانی به اصطلاح فلسفی عبارت است از اینکه اگرچه عروض محمول بر موضوع فقط در جهان ذهن انجام می‌شود، اتصاف موضوع به محمول در عالم خارج تحقق می‌یابد، مانند اینکه مثلاً گفته شود «انسان موجودی ممکن الوجود است». در این مثال امکان عارض بر انسان موجود می‌شود. اکنون سخن این است که اگرچه عروض امکان بر انسان فقط در جهان ذهن انجام می‌شود، اتصاف انسان به ممکن الوجود بودن چیزی است که در خارج تحقق می‌پذیرد؛ زیرا اگر چنین نباشد، لازم می‌آید انسان موجود در خارج ممکن الوجود نباشد؛ درحالی که به طور قطع و ضرورت، انسان موجود در خارج ممکن الوجود است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰: ۲/۴۹۸).

ملاصدرا در مواضعی از آثار خود، مفهوم وجود را انتزاعی عقلی و از معقولات ثانیه فلسفیه دانسته است. مرحوم سبزواری علت معقول ثانی دانستن مفهوم وجود را علی رغم قول به اصالت وجود در نحوه حکایت مفهوم وجود از موجودات دانسته است؛ چراکه بین مفهوم وجود و وجودهای خارجی یک ماهیت مشترک وجود ندارد و وجود به این معنا مقوم افراد خارجی خود نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۵/۱ و ۳۳۲؛ همو، ۱۳۶۶: ۲۳۹/۳).

نارسایی مفهوم وجود در حکایت از اصل وجود در اندیشه ملاصدرا

مفهوم وجود، چه معقول اولی باشد و چه معقول ثانی فلسفی، از منظر ملاصدرا نمی‌تواند واقعیت عینی و خارجی وجود را آن گونه که هست، به ما نشان دهد و تنها راه معرفت به حقیقت وجود، شهود است. علت این مطلب آن است که نسبت مفهوم وجود به افراد خود از باب کلی و مصداق است نه کلی و فرد؛ به عبارت دیگر تنها زمانی مفهوم می‌تواند در خارج دارای فرد باشد که ماهیت مشترکی در میان باشد، اما از آنجاکه مفهوم وجود جزو مفاهیم ماهوی نیست و ماهیت ندارد، قابلیت حکایت از افراد خارجی را ندارد، بلکه صرفاً به مصادیق خود اشاره می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۶). علامه طباطبایی نیز در برخی کلمات خود با تقسیم علم حصولی تصویری کلی به حقیقی و اعتباری، مفهوم وجود را اعتباری می‌داند که حیثیت مصداق آن در خارج بودن و ترتب آثار است، لذا این حقیقت عینی به ذهن - که حیثیت آن عدم ترتب آثار است - در نمی‌آید (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۲۵۶).

افزون بر آنکه وجود حقیقتی بسیط است و به همین دلیل جنس و فصل که مربوط به ماهیات است، برای او وجود ندارد. چیزی که جنس و فصل نداشته باشد، تصور حدی و رسمی و در یک کلام علم حصولی در مورد او جاری نخواهد بود و تنها راه شناخت آن شهود و علم حضوری خواهد بود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۶؛ معلمی، ۱۳۹۳: ۵۸/۱).

مطابق با این تقریر در تبیین اصالت وجود باید گفت اصالت با حقیقتی است که تنها از راه شهود قابل درک است و به مفهوم در نمی‌آید. ملاصدرا در مواضعی از کلام خود بر این سخن تصریح کرده و تنها راه شناخت وجود خارجی و واقعیت عینی را شهود معرفی کرده است (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۴۴/۴ و ۳۷/۱؛ همو، ۱۳۹۲: ۸۲/۴). در اینجا به برخی

عبارت‌های او اشاره می‌کنیم: «اذ لیس الوجود أمراً کلیاً و وجود کلّ موجود هو عینه الخارجی، و الخارجی لا يمكن أن يكون ذهنياً. و الذی يتصور من الوجود هو مفهوم عامّ ذهنیّ يقال له الوجود الانتسابیّ الذی يكون فی القضايا و العلم بحقیقه الوجود لا يكون الا حضوراً اشراقياً و شهوداً عینياً و حیثنذ لا یبقی الشک فی هویتة» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۷ و ۲۴).

إن حقیقه الوجود کنهه لا یحصل فی الذهن إذ کل ما حصل فی الذهن فهو أمر کلی و إن تخصص بأمر و حقیقه الوجود لیس کلیاً کما عرفت. و ما حصل منها فی امر انتزاعی عقلی و هو وجه من وجوهه و العلم بحقیقه یتوقف علی المشاهده الحضوریه و بعد مشاهده حقیقه و الاکتناه بمهیته الّتی هی عبارته عن الأئینه لا مجال لهذا الشک (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۲: ۳۶۰).

بازاندیشی در ارزش معرفت‌شناختی مفهوم وجود

برای نشان‌دادن میزان ارزش معرفت‌شناختی مفهوم وجود لازم است ابتدا بحثی در مورد نحوه شکل‌گیری مفهوم وجود داشته باشیم و نشان دهیم مفهوم وجود ریشه در معرفت‌شهودی و علم حضوری دارد. پس از این تحلیل، امکان تبیین واقع‌نمایی مفهوم وجود فراهم می‌گردد.

الف) نحوه شکل‌گیری مفهوم وجود در ذهن

اگر چنین تقریر شود که مفهوم وجود از آنجاکه امری ذهنی است و لذا نمی‌تواند امر عینی را آن گونه که هست بنمایاند، این سؤال پیش می‌آید که اساساً مفهوم وجود چگونه به ذهن آمده است؟ از ملاصدرا و فلاسفه قبل از او در این رابطه تحلیلی ارائه نشده است. گویا علامه طباطبائی نخستین حکیمی بوده که درباره نحوه شکل‌گیری مفهوم وجود در ذهن بیاناتی ارائه نموده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۴). همان طور که روشن است، ما باید در مورد مفهوم کلی وجود بحث کنیم؛ اما این سخن به معنای آن نیست که مفهوم وجود معنای جزئی هم دارد و ما به مفهوم جزئی آن کاری نداریم. مفهوم بما هو مفهوم همیشه کلی است و جزئی‌دانستن برخی مفاهیم از باب وصف به حال متعلق است (طباطبائی، بی‌تا: الف: ۱۴۱)؛ اما در مورد مفهوم وجود، حتی جزئی به این معنا نیز قابل تصور نیست؛ زیرا تصورات جزئی یا محسوس‌اند یا متخیل، درحالی‌که ما مفهوم محسوس یا متخیلی از وجود نداریم، بلکه مفهوم وجود همیشه کلی و معقول است (حسین‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۲۹).

(۱) اخذ مفهوم وجود از حکم در قضایا

از منظر علامه طباطبائی مفهوم وجود از حکم موجود در قضایای موجه انتزاع می‌شود؛ به این صورت که در مرحله اول تصوراتی بر ذهن انسان عارض و در قوه خیال حفظ می‌شود. وقتی که انسان برای بار دوم با آن مفهوم مواجه شد - حال یا آن را به یاد آورد یا با مصداق دیگری از آن مواجه شد - این دو مفهوم را عین یکدیگر می‌یابد و به اتحاد آن دو حکم می‌کند؛ مثلاً می‌یابد سفیدی، سفیدی است. این حکم موجب اعتبار یک نسبت وجودی که قائم به طرفین خود است، می‌شود. در مرحله بعد نفس این توانایی را دارد که معنای شهودی و ربطی وجود را به معنای حصولی و اسمی تبدیل کند؛ به این معنا که طرفین قضیه را لحاظ نمی‌کند و آن را به صورت مستقل و اسمی در نظر می‌گیرد و از این رهگذر، مفهوم «وجود سفیدی» در ذهن نقش می‌بندد. سپس معنای اسمی وجود را بدون اضافه لحاظ می‌کند و به مفهوم کلی «وجود» می‌رسد (طباطبائی، ۱۴۱۶: ۲۵۶-۲۵۷).

مطابق با این تبیین می‌توان ادعا کرد علامه طباطبائی به تقدم معرفتی قضیه تصدیقی بر مفهوم وجود قایل است؛ یعنی آن‌گاه که به مفهوم کلی وجود نایل شده‌ایم، باید قبل از آن معرفت تصدیقی‌ای برای ما حاصل شده باشد. نکته قابل تأمل در این نگرش آن است که دستیابی به مفهوم وجود برخاسته از قضیه‌ای است که موطن آن ذهن انسان است و تمام مراحل بعدی نیز با اشراف نفس تحقق می‌یابد.

(۲) اخذ مفهوم وجود از علم حضوری

از ابتکارات فلسفی علامه طباطبائی آن است که ایشان منشأ پیدایش همه معرفت‌های حصولی را علم حضوری دانسته‌اند؛ به این معنا که علم حصولی تنها زمانی برای انسان حاصل می‌شود که آن شیء به علم حضوری برای نفس معلوم شده باشد (طباطبائی، ۱۴۱۶: ۲۴۹). مطابق این نظریه، پس از آنکه قوه خیال با واقعیات بیرونی یا درونی (نفسانی) اتصال وجودی پیدا کرد، از آن واقعیات صورت‌گیری می‌کند و به حافظه می‌سپارد. از آنجا که خیال یکی از قوای نفس است، درواقع این همان نفس است که با آن واقعیت اتصال وجودی پیدا کرده و تصویری در ذهن پدید آمده است. روشن است که اتصال وجودی یک واقعیت با نفس موجب

می‌شود آن علم به نحو حضوری باشد. در این هنگام قوه مدرکه یا همان خیال، از این علم حضوری، صورت و علم حصولی می‌سازد و در حافظه ذخیره می‌کند. بنابراین تمام علوم حصولی و ذهنی ما نسبت به جهان خارج و نفس برآمده از علوم حضوری‌اند؛ یعنی نفس به مثابه «مدرک» با «واقعیت آنچه ادراک می‌شود»، اتحاد و اتصال وجود داشته است (طباطبایی، بی‌تا «ب»: ۳۵-۳۸؛ مطهری، ۱۳۷۶: ۲۷۱/۶-۲۷۲ و ۲۷۹).

این رویکرد در شاگردان علامه طباطبایی پیگیری شده است. شهید مطهری علم به مفهوم جوهر و عرض را نتیجه مشاهده حضوری این حقایق توسط نفس معرفی کرده است (مطهری، ۱۳۷۶: ۲۹۸/۶). آیت‌الله مصباح نیز علم حصولی به مفهوم علت و معلول را که معقول ثانی فلسفی است، برآمدی از علم حضوری ما به وابستگی فعالیت‌های ذهنی و روانی به خودمان و عدم وابستگی خودمان به آنها می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۸).

بنا بر این مبنا می‌توان گفت «مفهوم وجود» از علم حضوری گرفته شده است؛ به این معنا که نفس زمانی به معرفت حصولی مفهوم کلی وجود می‌رسد که در مرحله قبل به معرفت حضوری آن نایل آمده باشد. حداقل می‌توان گفت معرفت به «مفهوم وجود»، از علم حضوری به تحقق و وجود نفس خودمان دریافت شده است؛ زیرا مطابق با اصالت وجود، حقیقت هر فردی همانا وجود نفس اوست؛ پس اگر کسی به معرفت حصولی از خود رسیده و با «وجود من» از آن تعبیر می‌کند، باید علم او را بازتابی از شهود وجود او دانست. اما اینکه چگونه این معرفت حضوری تبدیل به تصویری «کلی» می‌شود، مسئله دیگری است.

ملاصدرا در باب علم حصولی کلی، گاهی نظریه مثل را به نحو غیراستدکار، تلقی به قبول می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۸۹) و گاهی بر مبنای اتحاد علم با معلوم، عقل را مرتبه‌ای از نفس می‌داند و با طرح نظریه تعالی، علم به کلیات را به معنای ارتقای وجودی نفس می‌شمارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵: ۷۴). مطابق با این نظریات، مفهوم وجود بر اثر مواجهه شهودی با مفارقات عقلی یا دست کم از رهگذر شهود شخصی حقیقت خود، برای انسان حاصل آمده است.

ب) تبیین واقع‌نمایی مفهوم وجود

با توجه به تحلیلی که از جایگاه و خاستگاه مفهوم وجود ارائه شد، می‌توان نظریه واقع‌نمایی مفهوم وجود از حقیقت وجود را به اثبات رساند. در این راستا باید موانعی را که برای واقع‌نمایی مفهوم وجود توهم شده است، پاسخ داد و به صورت ایجابی معیار و مدار واقع‌نمایی مفهوم وجود را منقح نمود.

۱) عدم اعتبار همسانی هستی‌شناختی بین حاکی و محکی

همان‌طور که معلوم شد، «مفهوم کلی وجود» برآمده از علم حضوری و برابندی از اتصال و اتحاد وجودی نفس با حقیقت وجود است. با این حال واقع‌نمایی مفهوم وجود از حقیقت وجود انکار شده است. عمده دلیل مخالفان نبود ماهیت مشترک بین واقعیت عینی و مفهوم وجود است؛ زیرا حقیقت وجود به ذهن نمی‌آید، در نتیجه مفهوم ذهنی وجود نمی‌تواند آن حقیقت عینی را نشان دهد؛ اما باید دقت داشت، همین اشکال در وجود ذهنی نیز مطرح است، درحالی‌که به واقع‌نمایی آن خدشه‌ای وارد نشده است. مطابق با نظریه وجود ذهنی، ماهیات خارجی به ذهن نمی‌آیند، بلکه همواره مفهومی از آنها در ذهن محقق می‌شود؛ به تعبیر دیگر ماهیت خارجی و ماهیت ذهنی وحدت در حمل ندارند. ماهیت خارجی به حمل شایع جوهر یا عرض است؛ ولی ماهیت ذهنی تنها به حمل اولی جوهر یا عرض است؛ یعنی تنها ماهیت جوهر و عرض بر آن صدق می‌کند، درحالی‌که مندرج تحت آن مقوله نیست (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۹؛ طباطبائی، ۱۴۱۶: ۳۵-۳۶).

با عنایت به آنچه درباره وجود ذهنی مطرح شد، باید بپذیریم ماهیات ذهنی صرفاً مفاهیمی مطابق با واقع‌اند؛ بدون آنکه ماهیت انسان مثلاً واقعاً به ذهن آمده باشد. همین بیان را در مورد مفهوم وجود و حقیقت وجود می‌توان ابراز داشت. حقیقت وجود به ذهن نمی‌آید؛ اما لازمه این مطلب آن نیست که مفهوم وجود توانایی حکایت و مطابقت با واقع را از دست بدهد. پس همان‌طور که صرفاً مفهوم ماهیات خارجی به ذهن می‌آید و همین مفهوم غیرمندرج تحت مقوله توانایی حکایت از ماهیت خارجی مندرج تحت مقوله را دارد، مفهوم وجود نیز به ذهن می‌آید و همین مفهوم در عین ذهنی‌بودن، توانایی حکایت از وجود عینی و

خارجی را داراست (معلمی، ۱۳۹۳: ۱: ۶۵). همچنان که مشهود است، نیاز نیست مفهوم با محکی خود از جهت هستی‌شناختی تطابق داشته باشد؛ آنچه مهم است، تطابق معرفت‌شناختی است؛ یعنی مفهوم همان چیزی را نشان دهد که در خارج هست، اگرچه خودش با آنچه در خارج است از لحاظ وجودی یکسان نباشد. برای تقریب به ذهن، مفهوم را می‌توان به آینه‌ای تشبیه کرد که علی‌رغم مغایرت با اشیای پیرامون خود، آنها را به درستی نشان می‌دهد.

۲) بازگشت مفهوم وجود به امری شهودی

مطابق با بازگشت مفهوم وجود به علم حضوری، قبل از پدید آمدن مفهوم وجود، انسان به شهود حقیقت وجود نایل آمده، مفهوم وجود به همان حقیقت مشهود دلالت می‌کند. در نتیجه مفهوم وجود برآمدی از شهود وجود است و به همین دلیل توانایی حکایت و مطابقت با حقیقت وجود را داراست. هرچند ممکن است به سبب ضعیف و دور بودن این شهود، مفهوم وجود که برآمده از آن است، نتواند کُنه و ذات اشیا را به ما نشان ندهد، اما این نکته اصل مسئله حکایت‌گری مفهوم وجود از حقیقت وجود را نفی نمی‌کند؛ همچنان که در مسئله اشتراک معنوی وجود به این مطلب تصریح شده است. وقتی گفته می‌شود وجود مشترک معنوی است، یعنی اصل تحقق اشیا را به درستی به ما نشان می‌دهد و در این امر فرقی بین وجود واجب تعالی و وجود ممکنات نیست، بلکه تفاوت‌های موجودات به مصادیق آنها باز می‌گردد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۱/ ۶۵-۶۶).

۳) اشکال معرفت‌شناختی

اگر این طور ادعا شود که مفهوم وجود بر فرد حقیقی خود صدق نمی‌کند، بلکه مانند صدق ابیض بر افراد انسان است (عشاقی، ۱۳۸۲: ۵۵۲)، ما با مشکلی معرفت‌شناختی مواجه خواهیم شد؛ زیرا با گسست مفهوم وجود از حقیقت وجود، همواره از مفهوم وجود چیزی درک می‌کنیم که واقع را به ما نشان نمی‌دهد؛ همچنان که وقتی ما انسان را که جوهر است، به عرض آن که ابیض باشد بشناسیم، درواقع انسان را نشناخته‌ایم و پیامد منطقی آن قطع ارتباط ذهن و عین خواهد بود؛ درحالی که وقتی با مفهوم وجود به تحقق خودمان که به علم حضوری

درک می‌شود یا به اشیای خارجی که در ما تأثیرات مختلفی دارند اشاره می‌کنیم، در این موارد مقصود از وجود و تحقق آنها، همان معنایی است که مفهوم وجود به ما نشان می‌دهد؛ یعنی به هستی آنها که در برابر عدم و نیستی است، اشاره می‌کنیم.

نتیجه‌گیری

مطابق تحلیل‌های این مقاله می‌توان به این نکته رسید که مفهوم وجود توانایی حکایت از تحقق خارجی اشیا را دارد. پس اگر گفته می‌شود اصالت با وجود است، مفهوم وجود همان وجود خارجی را ولو به صورت مبهم به ما نشان می‌دهد. این ادعا با توجه به بازگشت مفهوم وجود به علم حضوری و شهودی، با نظریات مطرح در حکمت متعالیه نیز سازگار می‌نماید؛ به تعبیر دیگر شهود حقیقت وجود گاهی مستقیم است و گاهی با واسطه و از آنجاکه مفهوم وجود با واسطه به شهود باز می‌گردد، لذا قول به حکایت‌گری مفهوم وجود، مخالف با اصول حکمت متعالیه نیست.

همچنین قبول حکایت‌گری مفهوم وجود از حقیقت وجود، به معنای شناخت ذات و کنه واقعیت عینی از طریق شناخت مفهومی و حصولی آن نیست. درواقع ما ادعا نمی‌کنیم با مفهوم وجود می‌توان به کنه حقیقت هستی رسید. ملاصدرا در برخی عبارات خود، شناخت حقیقت وجود را به معنای شناخت خداوند دانسته است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۲۱)؛ درحالی‌که چه بسیار کسانی که شناخت حصولی از حقیقت وجود دارند، اما از معرفت به خداوند و بسیاری حقایق دیگر بی‌بهره‌اند؛ لذا اینکه گفته می‌شود حقیقت هستی جز از طریق علم حضوری قابل ادراک نیست (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱: ۱۵۸-۱۵۹)، ناظر به شناخت ذات و مربوط به «ما حقیقیه» است؛ درحالی‌که مفهوم وجود وقتی در قالب تصدیق ذکر شود، نهایتاً به «هل بسیطه» دلالت می‌کند. شاید بتوان این طریقه جمع را به ملاصدرا نسبت داد؛ چراکه در برخی عبارات خود ضمن نفی امکان فهم حقیقت وجود از طریق مفهوم وجود، تصریح می‌کند که مفهوم وجود می‌تواند وجهی از وجوه حقیقت وجود را نشان دهد؛ پس آنچه مفهوم وجود نشان نمی‌دهد، ذات و کنه وجود است و آنچه مفهوم وجود از آن به‌درستی حکایت

می‌کند، اصل تحقق و موجودیت است. در آخر برخی مؤیداتی که در کلام ملاصدرا وجود دارد و مفهوم وجود را به نوعی برای شناخت حقیقت وجود نافع می‌شمارد، نقل می‌کنیم: «فکل ما یرتسم من الوجود فی النفس و یعرض له الكلیه و العموم فهو لیس حقیقه الوجود بل وجهها من وجوهه و حیثیه من حیثیاتہ و عنواناً من عناوینہ» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۷/۱-۳۸). «حقیقه الوجود لیس کلیاً کما عرفت. و ما حصل منها فیہ أمر انتزاعی عقلی و هو وجه من وجوهه و العلم بحقیقته یتوقف علی المشاهده الحضوریه» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۲: ۳۶۰). «و الذی فی الذهن یكون وجهاً من وجوهها [حقیقه الوجود] لا کنها لها و هو حکایه الوجود لا عینہ» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۴۵/۴).

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۰)، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸)، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، ج ۱، تهران: انتشارات الزهراء.
- حسین‌زاده، محمد (۱۴۰۰)، معرفت‌شناسی در گستره مفاهیم و یا تصورات، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق (المشارع و المطارحات)، ج ۱، تهران: ایران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰)، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تهران- ایران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳)، المشارع، تهران: طهوری.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶)، شرح أصول الکافی، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۸)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۱-۹، قم: مکتبه المصطفوی، ج ۲.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۵)، مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین (اتحاد العاقل و المعقول)، تهران: حکمت.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، شرح الهدایه الاثیری، بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۲)، حکمه الإشراق (تعلیقہ ملا صدرا)، ج ۴، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- طباطبایی، محمدحسین (بی‌تا «الف»)، بدایه الحکمه، قم: جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم - مؤسسه النشر الإسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین (بی‌تا «ب»)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، حاشیه مرتضی مطهری، تهران: صدرا.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۶ق)، نهایه الحکمه، قم: جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم - مؤسسه النشر الإسلامی.

- عشاقی اصفهانی، حسین (۱۳۸۲)، وعایه الحکمه فی شرح نهایه الحکمه، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۷)، هستی و چیستی در مکتب صدرایی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۵.
- لاهیجی، عبدالرزاق بن علی (۱۴۲۵ق)، شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام، ج ۱، قم: مؤسسه الإمام الصادق.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۶)، آموزش فلسفه، ج ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی - معاونت فرهنگی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (شرح منظومه مختصر)، ج ۵، تهران: صدرا.
- معلمی، حسن (۱۳۹۳)، حکمت صدرایی - شرح و تعلیقه بر الشواهد الربوبیه، ج ۱، قم: انتشارات حکمت اسلامی (وابسته به مجمع عالی حکمت).
- یزدان پناه، سیدیدالله (۱۳۸۹)، مبانی و اصول عرفان نظری، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چ ۲.